

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

A.R.M.D

آرشیف اسناد جنبش انقلابی

ارسال و افزوده از: دیپلوم انجنیر نسرين معروفی
۳۰ دسمبر ۲۰۱۶

اظهارات امیران روسی درباره جنایات ارتش سرخ در افغانستان

خواننده: گرامسی ۱

- چنانکه اطلاع دارید - شش تن از عساکر تجاوزگر روسی - از قرارگاه های نظامی شان در افغانستان فرار نموده و به مجا هدین افغانی پناه برده اند . ما اخیراً اظهارات آنها را که طی مصاحبه بی با نماینده " رادیو " لیبرتی " پاریس در مرز افغانستان - پاکستان انجام داده اند و از طرف یکی از نشریه های فارسی زبان ترجمه و به نشر سپرده شده است - بدست آورده ایم که اینک بعد از تعویض مختصری از کلمات و اصطلاحات - با این وسیله بمعرض مطالعه شما قرار داده میشود . ولی قبلاً باید گفت که بررسی اظهارات عساکر اسیر شده روسی ، خواننده را یکبار دیگر به نتایج و واقعه های آتشی متوسل میسازد .
- ۱- خلاف آنچه در مورد " رهبری خاین روسیه " استعماری ادعا میکنند - ارتش " سرخ " در افغانستان - نه در برابر عساکر چینایی - امریکایی - پاکستانی و ... بلکه در مقابل ملت تھی دست و آزدیخواه افغانستان - وحشیانه عمل میکند .
- ۲- کرملین نشینان بی خورد بخاطر استیلاي بیشزمانه شان بر ملل دیگر - بهمان سیاست شوم " تفرقه بیانداز و حکومت کن " متکی اند .
- ۳- حقوق ملیتهای غیر روسی در داخل آنکشور - علی الرغم ادعاهای پر طمطراق رهبران کرملین - نادیده گرفته میشود .
- ۴- ارتش " سرخ " روسی از کشتار وحشیانه حتی کودکان معصوم در افغانستان - کوچکترین ایبا و امتناعی ندارد .
- ۵- روسها سرزمین مقدس ما را به جهنمی مبدل ساخته اند که حتی خود شان نیز در دایره آتشی که خود افروخته اند میسوزند و راه فرار جستجو میکنند .

۶- سرکوب ملت مقاوم افغانستان و اشغال کامل زادگاه شان از طرف متجاوزین روسی ممکن نیست . زیرا صاحبصیبان وحشی صفت روسی - هرباری که در عملیات نظامی علیه نیروهای مقاومت ملی افغان به شکست مقتضی مواجهه میشوند - متعاقباً اقدامات تلافی جویانه و یا بقول خودشان " حملات تنبیهی " را با قساوت تمام برای بی اندازند و چون سگ هار بهر سو می تازند و می گسزند .

۷- بزرگ وطن فروش و ابادی آن در برابر روسهای تجاوزگر - بنده بی اراده بی بهش نیستند .

۸- جنگ رهایی بخش کنونی مردم افغانستان در برابر تجاوزریان روسها - جنگی عادلانه و تحمیل شده است و بنا بران پیروز خواهد شد .

۹- ما دلم که عساکر روسی به غیر عادلانه بودن جنگ علیه ملت افغانستان و دستگیری های غیر انسانی شان در مین ما اعتراض میکنند - حکومت در قبال اوضاع خونین سرزمین ما در حکم گناه بزرگی خواهد بود . ریگ سوالها و جوابها : شما قبلاً راجع به افغانستان چه مباحثه نمودید ؟

پلوتیکوف : هنگامیکه در ماسکو بودم - بسا اوقات می شنیدم که دوستان و آشنایانم در مورد افغانستان صحبت میکردند . بخصوص کمانیکه خدمت سربازیشان را در آنجا (در افغانستان) انجام داده بودند . آنها میگفتند که بسیار مشکل بود - اکثر اوقات علیه مجاهدین حکومت نظامی اعلام میکردند - ولی در مطبوعات تنها یک مقاله کوچک دیده بودم که میگفت سربازان شوروی در کابل یک مدرسه ساخته اند .

ریگوف : بما گفته بودند که افغانستان از خارج مورد یورش قرار گرفته و سربازان مزدور پاکستانی و امریکایی با سربازان ما و ارتش افغانستان می جنگند . بما گفته بودند که در افغانستان باند های دشمن وجود دارند و باید به خلق افغانستان کمک کرد . همچنین بما گفته بودند که افغانیان مردمی وحشی و تقریباً دیوانه اند . معلوم است که در ابتدا من هم مانند همه - اینها را باور کرده بودم . من میدانستم که آنجا جنگ است ولی چیز دیگری نمیدانستم - با این حال تنها در شهر کوچک خودمان - در مدت یکماه در سال ۱۹۷۹ یازده تابوت دریافت کردیم که از افغانستان بی آمد - ولی من در مورد این جنگ فکر نمی کردم و می پنداشتم که خدمت سربازی ام را در شوروی انجام خواهم داد - هنگامی که آگاه شدم مرا به افغانستان می فرستند - بی درنگ پنداشتم که من از آنجا برنخواهم گشت و در آنجا کشته خواهم شد . نشوموف : مردم شوروی بهیچ صورت نمیدانند که در افغانستان چه میگردد - روشن است که مطبوعات چیز زیاد نمی گوید - در صورتیکه در حال حاضر جنگ گسترش می یابد و سال به سال - روز به روز برای سربازان ما مشکلات - میشود . مردم شوروی مینند از آنکه اوضاع در حال عادی شدن است - سربازان اعزامی ما به آرامی مشغول خدمت سربازی خود هستند - انکار آنها در کشورهای دموکراسی خلقی به سر میبرند - در واقع روز نامه ها و مجله ها از این جنگ غیر عادلانه

هیچ خبری به نشر نمی رسانند . مردم شوروی به اندازه بی نسبت به اوضاع بین الطلی بی اعتنا شده اند که آنچه را که در

دنیا میگردد - مسخره میکنند - برای نمونه - جوانان - روزنامه ها را نمی خوانند - برای اینکه چیز جالبی در آنها

پیدا نمیشود . خلاصه - تنها کسانی در مورد این جنگ آگاهی دارند که بگونه مستقیم در آن دخیل اند یعنی سربازان

و مادرانی که تابوت های فرزندان شان را دریافت کرده اند .

بوسوف : قبل از آنکه مرا به خدمت سربازی فرا خوانند - من تقریباً هیچ چیز از افغانستان نمی دانستم ، بخصوص اینکه در روزنامه ها گفته میشد که سربازان شوروی به افغانستان کمک میکنند که کودکان - خانه و غیره و غیره بسازند .

من بواسطه دوستان میدانستم که در افغانستان جنگ است و نوجوانان شوروی در آنجا کشته میشوند . گفتن آنچه که مردم در این مورد می اندیشند - مشکل است . برخی میدانند که کشته شدگان وجود دارند ولی کمتر از خودشان می پرسند که برای چه این جوانان در کشوری که برای آنها بیگانه است - کشته میشوند ؟ برخی دیگر تصور میکنند که گروه های مستقر در افغانستان - تقریباً همان قدر مصون هستند که در کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی .

اکسروف : پیش از حرکت - بما توضیح دادند که افغانیان بیسواد اند و هیچ چیزی نمی فهمند و آزاد هم نیستند . همچنین - هیچگونه فرهنگی هم ندارند .

پلوتیکوف : مرا از عشق آباد بوسیله طیاره فرستادند . میدانستم که ما را به کجا میبرند - ولی کاپیتان کنیا زیوف که با ما بود - چندین بار در مورد لهستان صحبت کرد - چون ما بدرستی نمیدانستیم که در حال حاضر چه میگردد . لهذا از اصل هدف چیزی نمی فهمیدیم و هیچ کس نمیتوانست اندیشه مشخص داشته باشد . در این موقع پیلوت آمد و بما گفت : " بر فراز کوه های آلپ هستیم " او شوخی میکرد - ولی چیز شگفت آوری هم نبود . بعد آگت : " ما بر فراز لهستان هستیم " و در پایان بما اطلاع داد " ما در وروشو فرود آمده ایم " کمی پس از این آگاه شدیم که ما در کابل هستیم . هنگامیکه به گروهی از سربازان برخوردیم که ما موریت شان تمام شده بود و به شوروی باز میگشتند - زخمی هایی هم در میان آنان بود .

آیا میتوانستیم این مسأورت را تند بسیرید ؟

نعمون . شاید پیش از مراسم سوگند میتوانستیم که به افغانستان نروم ولی پس از آن در صورت امتناع - جان من یا زندان بود یا قطعه انضباطی . سر بازاران بر این باور اند که بهتر است یکسال به زندان ویا اردوگاه کار برسوند تا این که بیه ماه به قطعه انضباطی . این خود گویای همه چیز است .
پلو تئیکوف . پس از یاد کردن سوگند در ارتش شوروی - شخص مورد نظر در دادگاه نظامی قابل محاکمه است و غالباً حکم این دادگاه تیرباران است .
ریکوف : ممکن بود مرا افلاً چهار سال زندانی بسازند - این به قضاوت بستگی دارد - شاید هم میکوشیدند که به گونه دیگر مرا مجازات کنند .

آنسوروی : چگونه میتوانستیم به آنجا نرسیم ؟

خدمت شما در چه شرایطی انجام شد ؟

نعمون : من در جلال آباد بودم - همان گونه که گفته میشود - جلال آباد داغ ترین نقطه افغانستان است . ولی فکر میکنم کد عمار هم باید این چنین باشد . به گفته سر بازاران خود ما " اگر میخواهی به پایت مری بخورد - فوراً جلال آباد برو " . به محض ورود ما - به عملیات شورشیان رویه روشدیم . عملیاتی که شورشیان در آن به آزادی عمل می کردند . ارتش شوروی تنها هجده درصد خاک افغانستان را گرفته است - برای اول ماه می - شورشیان یک راکت فیر کردند - شمار خوبی ها و کشته ها را از ما پنهان کردند . برآورد زینهای ما بسیار مشکل است - تنها در جلال آباد افلاً هفتاد دوتا سه کشته داریم - ولی آماری که دست اندر کاران غیبی داده اند - تلفات بیش از بیست تا بیست و پنج هزار نفر است که بخت کوچکی از زینها را میسراند . بدترین چیزیکه در زندگی سر بازارخانه وجود دارد - روابط بین سر بازاران است : بین " سر بازاران قدیمی " و آبی ها (سر بازاران طیبس به یونیفرم آبی رنگ) - این اختلافها مربوط به مساله ملیتهاست . قبل از همه افسران برای اینکه افراد را در دست خود داشته باشند - از این مساله استفاده میکنند . در هر گروه - سر بازاران یک منطقه گذاشته میشوند - برای مثال - فرمانده اول از روسها تعیین میشود و برای گروه اخیر (از نقطه نظر سلسله مراتب) ترکمن را و این نفاق افکن است . سر بازاران روسی قدیمی قانون گذار میشوند و ترکمن ها شلاق خور آنها . پس از یکسال - روسها مخصر میشوند و فرمانده گروه بعد باز هم از روسها انتخاب میشود و آبی ها فرمانیان ترکمن هایی میشوند که به صف سر بازاران شدیدی پیوسته اند و با شلاق های گروه پیشین تربیت شده اند . همه اینها - کار افسرانی است که کینه برمی انگیزند . لذا هیچ توافق بین سر بازاران وجود ندارد - هر کس برای خود تراست و بنابراین هیچ بیانی و اعتراض دستجمعی بی وجودند . سر بازاران از افسران نفرت دارند .

خلخان : اول در کابل بودم - ولی پس از آنتر گری افتادم . من و چند نفر دیگر به افغانجان سیم بری میفرودختم ویا سیم را با چرس عوض میکردیم . چرس حشیشی بد کیفیت است - چرس را به سه برابر قیمت میفرودختم - سپس من و یکی دیگر گری افتادیم . تصمیم گرفتند که ما را عوض کنند . . . ما را به یک گروه حمله در کابل فرستادند - در آنجا بود که من اولین

حمله تنبیهی خود را انجام دادم . (حمله تنبیهی از اینست که وقتی مبارزان آزاد بخواه افغان در یک محل و یا منطقه عملیات آزاد بخواهان مطیع دشمن انجام میدهند - روسهای وحشی بعد از آنکه متحمل تلفات مالی و جانی میشوند - محل مورد نظر را از طریق زمین و هوا شدیداً میکوبند و سپس برای آنکه از ساکنان آن محل انتقام خونین گرفته باشند - همه چپاولگری و کشتار دستجمعی بشمول کودکان خوردن سال میبرد ازندند . در واقع در افغانستان سر بازاران نمیتوانند زنده بمانند مگر بوسیله دزدی . این بدان خاطر است که مواد مخدر ایمی به اندازه کافی وجود ندارد و تازه هم نیستند - موادی که دارای کیفیت بد هستند و در انبارها مانده اند برای سر بازاران فرستاده میشود . زمانیکه پول داشته باشی میتوانی همه چیز بخری - لباس شخصی می پوشی و به دوکانها میریزی - بخصوص مواد تازه را خریداری میکنی - برای اینکه در کانتینر ها مواد تازه وجود ندارد . همچنین سایب - رادیوکسیت (که به مشکل در روسیه یافت میشود) و دیگر چیزها و اما مقدار پولیکه به روپل بماند میدهند - هیچ چیز نمیتوانیم بخریم - در فروشگاه های ارتش هیچ چیز وجود ندارد - از طرف دیگر - اگر چیزی هم وجود داشته باشد - گران است و برای افسران .

نئوموف : آری - سر بازاران خود را مؤظف میدانند که ضروریات را به هر تنگی که شده تهیه کنند . علیل - ساعتی . خیمه ها سگرت میخرند - مواد غذایی میخرند ویا مواد خواب آور و دکا . . . چگونه پول افغانی تهیه میکنند ؟ هنگام تاخت و تاز های تنبیهی - آنها نه تنها به کشتار همگانی - بلکه به غارت نیز دست میزنند و دو سیم راه - فروختم - هر چیزی قابل فروش است . خیلی چیز های گفتمی در باره شرایط زندگی سر بازاران در افغانستان وجود دارد و من اطمینان دارم که نیم بیشتر کشته شدگان ما - نه به دلیل اصابت گلوله - بلکه به خاطر بیماری و یا بی توجهی فرماندهان بوده است . آفتاب زدگی (نه مورد آفتاب دیده ام) - اسهال خونی - ذات البریه - ورم کبد . (روشن است که نئوموف در اینجا - از اصل واقعیت - زنگنه طغره رفته است - زیرا چنانکه مشهود است تلفات روسها در افغانستان عدتاً به اثر اصابت گلوله های مبادندین صورت گرفته و میکوبند . همچنان نئوموف فراموش میکند که طی همین گفتگو - لحظه بی پیش گفته بود - ضرب المثلی میان عساکر روسی وجود دارد که " اگر بخوای به پایت مری بخورد - فوراً به جلال آباد برو " و یا اکنون روسها میکوبند " اگر بخوای کشته شوی - فوراً به افغانستان برو ") هشگام یک عملیات - ما هفت ساعت بدون آب در زیر آفتاب بودیم - البته - فرمانده ما آب داشت و پناهگاهی هم که از آفتاب در امان بود . پس از هفت ساعت - عملیات ختم شد - سر بازاران به سمت یک چشمه هجوم بردند و خود را در آب انداختند - برخی - دوچار حمله قلبی ویا خونریزی مغزی شدند - برخی دیگر پیش از رسیدن به چشمه - دوچار فراموشی گردیدند . همچنین پشه هایی وجود دارد که نیششان زخم معده بارم . آورد و البته شیش که آفت جاودان ارتش شوروی است .

پسوسوف . ما در افغانستان بد رستی تغذیه نمی شویم . سوپ - آب گوشت و کتسرو های کهنه . سرپازا قدیمی تمام مسکه و نان سفید را برای آبی ها ضبط میکنند - در حالیکه همین نان هم از کیفیت خوبی برخوردار نیست . سی یا چهل سرپاز در هر خیمه زندگی میکنند - از زیر پوشی خبری نیست - سرجایی ها عوض نمیشوند و عملاً امکان حمام گرفتن نیست . سرپازان جوان بطور دایمی و گرسنه هستند - پولیوا هم که دریافت میکنند - به وسیله سرپازان قدیمی ضبط می شود . افسران در خانه های کوچکی - سه چهار نفر در هر اتاق زندگی میکنند - تغذیه آنها بهتر است و در کانتینن های مخصوص خودشان غذا میخورند . افسران همچنین "حمام ها"ی مخصوص دارند و هر زمان که بخواهند میتوانند خود را بشویند . ما هیچگونه تفریحی نداریم - شبها دور هم جمع میشویم - گیتاری زنییم و آواز میخوانیم - برخی موفق میشوند که به گلوب بروند تا فیلمی تماشای کنند - ولی خیلی مشکل است - زیرا ارجحیت با افسران و درجه داران است .

ریکوف . ما یک را دیوکسیت مشترک برای بخش ما خریده بودیم - افسری دستور داد که آنرا نزد افسران ببریم - چون رادیوکسیت آنها شکسته بود - سرپازی بنام تروسکا و نس اعتراض کرد و گفت که آنها این رادیوکسیت را برای خودشان خریده اند - افسر که روزی نوبت نامیده میشد - به او دستور داد که به دفتر شربپاید و در آنجا به اتفاق تمام افسران که حضور داشتند - سرپاز نامبرده را کتک زنند - یعنی فرمانده گروه ستوان کاپدار و دیگران . اینها او را لت و کوب کردند و در پایان (گورکیان) با چوکی به مغزش کوبید - خلاصه - تروسکا و نس دیوانه شد . او را مرخص کردند - او متاهل بود و یک فرزند عم داشت - برای گورکیان هم همین مسأله می پیش نیامد .

نئوموف . یک سرپاز قدیمی که سرپاز دیگر را به حد مرگ لت و کوب کند - هیچ خطری متوجه اش نیست مگر تویضی از طرف افسران . . . ما به خوبی میدانیم که در ارتش چقدر میل به خودکشی زیاد است - چون آنرا تجربه کرده ایم . ریکوف . هم افسران و هم سرپازان بختی میدهند که این جنگ - جنگی ناعادلانه است - ولی در میان آنها سادیست هایی نیز وجود دارند که این اوضاع مد هوش شان میکند . آنها راحت نیستند و انتظار عطیات را دارند - برای اینکه خود را سرگرم کنند . . . برای آنها - در بازاران ارزشی ندارند - بخاطر کوچکترین اشتباه - سرپاز را می آرزند و لت و کوب میکنند و یا او را حبس مینمایند . شرایط زندگی وحشتناک است - خیلی ها بخاطر همین شرایط به - فرار میکنند - حتی یکی از فرماندهان بخش ما فرار کرد . . . ولی از آنجاییکه افسران پیش از حد بد هستند و سرپازان شان نمیتوانند وجود آنها را تحمل کنند - گاهی سرپاز از پشت آنولومی زند - البته - افسران خوبی هم وجود دارند که خود را پشت سر سرپازان پنهان میکنند و ترسی هم ندارند .

نئوموف . در مورد مواد خواب آور - غیر ممکن است که ازان گریخت - مصرف آن بسیار زیاد است . برخی از سرپازان به بیمارستان فرستاده میشوند - ولی در آنجا هم مراد مخدر مصرف میکنند - خصوصاً چرس زیاد می کشیم و کولکایسین مصرف میکنیم . کسانی هم هستند که تزریق میکنند - تعداد شان زیاد نیست ولی وجود دارند . سرپازان با فروختن و بیاباده

اشیاء - پول مواد مخدر را تهیه میکنند - هر چیزی فروختنی را میفروشند - روس - قطعی های کتسرو - صابون - اشیای فلزی و بالاخره اسلحه و مهمات . این افراد جوان که هرگز در بخشهای گوناگون خدمت میکنند - از سلاح های یکدستی استفاده نمیکند - برخی سلاح های جدیدی را شناخته اند که دیگران از وجودش هم باخبر نیستند - در مورد استفاده سلاح های شیمیایی - برخی میدانند که در افغانستان به این سلاح ها متوسل میشوند - برخی تنها گمان دارند .

پلو تیکوف . در ابتدای خدمت - ما در باره بمهای هوایی که در افغانستان استفاده میشود - آموزش دیدیم که بمهای شیمیایی هم در آنها گنجانیده شده بود . این بمها دارای ماده بی هستند که برای بدن انسان بسیار خطرناک است . همچنین ما به اندازه خیلی زیادی از نارنجک های اشک آزر استفاده میکنیم .

پسوسوف . من هرگز چیزی در باره استفاده سلاح های شیمیایی نشنیدم - ولی در بخش ما - یک بخت شیمیایی وجود داشت . هیچ سرپازی به صورت مشخص از چگونگی کار این بخت باخبر نبود - از طرف دیگر - این بخت جدا از بخشهای دیگر قرار گرفته بود .

نئوموف . همه "تاکتیک زمین سوخته" را میخوانند . این همان چیزی است که ما به کوبک تکنیک در افغانستان استفاده میکنیم . سلاح اصلی ما - نیروی هوایی است - مخصوصاً هلیکوپتر های (ام . آی . ۲۴ و ام . آی . ۸) - ما همچنین دارای راکت های گارد (زاله) هستیم - ناپالم بمقذار زیادی در افغانستان استفاده میشود - خمپاره های تریخانه عمدتاً از نوع تکه بی هستند . همچنین از بمهای هوایی استفاده میشود که هرگز ام شان دارای سی چهل بمب کوچک ده کیلویی هستند - این نوع بمها - در شعاعی برابر با ده کیلومتر مربع کشنده هستند .

ریکوف . در حال حاضر - ارتش ما در افغانستان از سلسله های استفاده میکند که به مری های کالیبر ۱۲۰/۴۰ مسلح هستند - این مری ها مرکز ثقل جابجا شونده دارند - این گلوله ها پس از برخورد به بدن - مسیر شان را ادامه میدهند و استخوان هم نمیتواند آنها را از حرکت شان باز دارد - ما با این مری ها یک آزمایش انجام دادیم . یک گلم درسته را در زیر پایه کاسکت سرپازی گذاشتیم - سپس به کاسکت فیر کردیم - روی کاسکت سوراخ کوچکی بود که همه مری ها بجا میزدند - ولی هنگامیکه کاسکت را برداشتیم - گلم قیبه قیبه شده بود . همچنان ماشیندار کلاشکوف نوع (ار . کی - ابر) داریم که خیلی جدید است - اسلحه حمله بی و سبک است و بوسیله همین مری ها مسلح میشود . یک مدل بسیار جدیدتر هم از این نوع اسلحه وجود دارد که دارای میله کوتاه است . فرمانده - یکی از آنها داشت .

☞

حمله های تنبیهی :

نکوسوف : من از گذشته ام خجالت میکشم - من خود را نگاهکار حس میکنم و نمیخواهم درباره آن حرف بزنم - با این حال - دورانی را برای شما باز میکنم . در ماه می ۱۹۸۲ به گروهی پیوستم که ما «موریتش نگهداری قسمتی از جاده کابل - جلال آباد بود . ما «موریت من تعمیر و دستنگار ارتشی بود که در جریان یک حمله تنبیهی خسارت دیده بودند - چیز مهمی نبود - به سرعت تمام کردم و منتظر غذا بودم که نا سزاهایی بگویم خورد - دوسریاز مردی را بسته بودند و به همراهی آوردند - یک زندانی افغانی بود - صورتی ورم کرده داشت و از کنار لبش خون میریخت - سر بازان وی را در کنار تانک ها به زانو در آوردند . " چه کارش کنیم ؟ " دو درجه دار سر رسیدند و هر دوی شان نشسته بودند - یکی از آنها به افغانی نگاه کرد و پلپلخند تلخی گفت " این جانور لیاقت زندان را ندارد - باید او را تیر باران کرد " دومی با خشم گفت - " نه باید این کثیف را زیر آفتاب از پا آویزان کنیم - در آن صورت میفهمد که به چه کسی حمله کرده است . ولی یک افسر جوان از راه رسید - سر بازان گزارشهای خود را دادند و گفتند که یک دشمن را بازداشت کرده اند . افسر گفت : " خوب حالا حسابان را تصفیه کنیم - ما شیندا را بیاورید و تیر باران کنید " افغانی فهمید که چه به سرش خواهد آمد و بزبان خودش شروع به حرف زدن کرد - ولی هیچ کس به او گوش نمیداد - همه بدورش ایستاده بودیم و منتظر بودیم ببینیم که چه خواهد شد - یکی از سر بازان آمد و گفت که مسلسلها در جایی هستند که قتل است - افسر گفت " بد شد - از مری میگذریم - وی را نزدیک توپ بیاورید " خود در زیر برج زره پوش رفت و سر بازان دستهای بسته افغانی را داخل لوله توپ کسودند . افسر فریاد کشید " بسوزید کنار - آتش ! " هنگامیکه دود ناپدید شد - هیچ اثری از افغانی وجود نداشت - سپس همه رفتند - در حالیکه سویم را میخوردم و انتظار نوپم را برای جای میکشیدم - ناگهان افسری که در کنارم بود نعره زد " کم شو - حیوان کثیف " - ابتدا نفهمیدم - سپس سگی را دیدم که تکه گوشتی در دهان دارد - دست کسی بود که ما اعدام کرده بودیم . اکثراً - عملیات تنبیهی داشتیم - در شش ماهی که آنجا خدمت کردم این برایم ثابت شد - که در زمستان یک یا دو عملیات در ماه بیشترند انستیم ولی در تابستان تقریباً هر روز عملیات داشتیم . این عملیات یا با تانک یا با هلیکوپتر و یا با سرباز های نظامی بود . هنگام آخرین عملیات - مخصوصاً از بخش ما - کشته داشتیم - مجاهدین را محاصره کرده بودیم و ما شیندا را به یکدیگر فیر میکردیم - پس از دادن نه کشته - فکر میکردم که بخش ما موفق خواهد شد - ولی دو بخش دیگر را به کوه طلبیدیم - با اینکه زمین بوسلیک مجاهدین مین گذاری شده بود - ما را به جلو میفرستادند - یک تانک پیشرو داشتیم با موتو با آن نزدیک شدم و شلیک کردم - بخش دوم نیز رسیده بود - تنها توانستیم شلیک کنیم و بگریزیم - دو افسر کشته شدند - یکی از آنها بسیار کثیف بود و همه از مردنش خوشحال بودند .

خلان : هنگام حمله تنبیهی - زنان و کودکان را با مری نمی کشتم - آنها را در یک اتاق زندانسی

نموده و نارنجکی بداخل پرتاب میکردیم .

ریکسوف : ما اسیر جنگی نداریم - عموماً اسیران را در جایی کشتم - همینکه آنها را دستگیر میکردیم افسران دستور میدادند که سرشان را ببریم - یک دوران را برایمان باز میکنم . گورکیان فرمانده بخش من بود - هنگامی که من آنجا رسیدم - یکسال از بودن او در افغانستان میگذشت . او بما میگفت که از این چیزها زیاد دیده است و حالا سنگدل شده . او میگفت که آموخته است هرکسی را بکشد و هدف اصلی اثر این است که همین راه سر بازان اش بیابوز . ریزی - او یک پسر بچه افغانی را نزد ما آورد - چهارده ساله بود - بما گفت که او بطور حتمی دشمن است و وقتی دیدند است که سر بازان می آیند - میخواست فرار کند . در بخش ما سر بازی بنام اولنگ سوتنیک بود که نمیتوانست دیدن خوف را تحمل کند - میدانید کسانی هستند که نمیتوانند نه خون خودشان و نه خون دیگری را ببینند . گورکیان سر نیزه بی را بیرون آورد - سر نیزه از یک تنگ کارا بین بود و به خنجر شباهت داشت . گورکیان آنرا همیشه با خود حمل میکرد - خنجر راه سوی سوتنیک برد و به او گفت که پسرک را بکشد . سوتنیک قیافه عجیبی گرفته بود . . . سر جایش خشک شده بود و تمام عضوهای بدنش بیله زید - پسرک آرام روی زمین نشسته بود - بالاخره سوتنیک بر خود مسلط شد و به پسرک نزدیک شد و خنجر را در سینه او فرو کرد - پسرک نعره کشید و به دستان سوتنیک آویزان شد - در این هنگام گورکیان فریاد زد " این طور نه - بسی عرضه ! نگاه کن اینطور باید کرد " خنجر را از سینه پسرک بیرون کشید - لگدی بر صورت پسرک زد - سر پسرک در اثر ضربه به عقب پرتاب شد - در این هنگام گورکیان خنجر را در سه بار در گلوش فرو کرد . . . و ما همه دور او جمع بودیم و نگاه میکردیم که او چه میکند - هیچ کس - هیچ چیز نگفت - چه میتوانستیم بگوییم ؟ از طرف دیگر گورکیان به هنگام عملیات پاکسازی - کارهای باور نکردنی می کنند - یک رز - به روستایی رسیدیم که در این روستا تنها زن - بچه و پسر مرد و پیرزن بودند - در این حالت ها مردان و پسرانی که میتوانند بچنگند . از روستا بیرون میروند - آنها جزاب دندان شکنی میدهند و می روند . در آن روز گورکیان دید که تعداد زیادی افغانی وجود دارد - پیر مرد - پیرزن و بچه . دستور داد که آنها را در یک اتاق جمع کنند و نارنجکی به میان شان پرتاب کنند .

چرا تعداد زیادی از جوانان شوروی درخواست میکنند که به افغانستان بیوند - آیا به این خاطر که آنها پیکانه چانس خارج شدن از شوروی میدهند ؟

بوسوف : فکر میکنم که مشمولان ارتش برای این به افغانستان میروند که در بازگشت احساس یک قهرمان واقعی را داشته باشند - اولاً نمیدانند که در افغانستان چه میگردد ؟ روز نامه ها تنها از خوبی های آنجا حرف میزنند - چرا که نزنند ؟ مشمولان ارتشی می اندیشند که شاید بتوانند از افغانستان جنس های تزئینی و وسایلی را بخرند که در کشور ما نمیتوانیم تهیه کنیم .

نشووف . درست است - خیلی ها درخواست رفتن به افغانستان را میکنند . من گمان میکنم که اینها جوانانی هستند که هیچگونه اندیشه بی از واقعیت ندارند - آنها افتخار و پیروزی رومانتیک را خواب می بینند . چه پیروزی میتواند در این جنگ وجود داشته باشد ؟ به جز اینکه از دو جانب زندگی ما را نجات میدهد . میدانید - در درگیری ما چاره بی چندان نداریم - به طرفت تیراندازی میشود و تو هم برای ادامه زندگی پاسخ میدهسی .

برای چسبیه فرار کردید ؟

نشووف . خیلی ها میکنند و میندازند که فراریان شوروی بلافاصله به وسیله شورشیان کشته میشوند - افسران اکثر اوقات - نمونه هایی را برای ما باز میکنند - به این دلیل است که افرادی که فرار میکنند - کسانی هستند که واقعاً در رین بست قرار گرفته اند . سر بازار شوروی از وجود اسیران جنگی بی خبرند - مسهب این امر هم کلاسهای سیاسی است و به همین دلیل است که تسلیم شدن در جریان یک درگیری بسیار سخت است - برخی سربازان - آخرین مری را برای خودشان نگه میدارند .

ریکوف . یکروز پسری را که تاجکستانی بود گرفتیم - روزی در جریان یک حمله - پسرک ناپدید شد - دنبالتر کشتم ولی او را نیافتیم . پس از شش یا هشت ماه او را دوباره گرفتیم - او یونیفرمی افغانی به تن داشت و مسلسل برای مجاهدین می جنگید . هنگامی که او به روسی حرف میزد - سربازان ما میخواستند او را تیرباران کنند - نمی دانم چه به سرش آوردند و حالا کجاست - سربازان ما او را بردند - آینده اش چیست ؟ بطور حتمی تیرباران . (ریکوف و خلان میگویند به این دلیل ارتش را ترک کرده اند که دیگر نمیتوانستند اهانت های روزمره از طرف افسران و سربازان قدیمی تحمل کنند - آنها میخواستند به پاکستان بروند و از آنجا به غرب بیایند (آلمان - انگلستان و آمریکا) . پلوتنیکوف و بوسوف شنیده بودند که بخشی از سربازان شوروی در کنار مجاهدین مبارزه میکنند و آنها امید داشتند که به این بخش بپیوندند . نشووف خیلی زود فهمیده بود که به او دروغ گفته اند - به او گفته بودند که او برای مبارزه با مزدوران امریکایی و چینی به آنجا میرود - او یکی از این مزدوران را هم ندیده) - چنانکه میگوید . " در حالیکه در هر درگیری از دور بیسن تفنگ به دقت افراد مقاومت را می دیدم " . همچنان او دیده است که جنگ در افغانستان چه بوده ؟ وی بطور فعال به مجاهدین کمک میکرد - از قرارگاه برای ایشان مخفیانه اسلحه و مهمات می برده است - هنگامی فرار میکنند که (کی . جی . سی) میخواست به استفاده از او - افغانیسانی را که با او در رابطه هستند از بین ببرد . محمد اکروف فرار نکرده - در تاریخ ۵ جون ۱۹۸۴ در حالیکه برای خریدن سگرت به فروشگاه نزدیک قرارگاه میرفته و اسلحه هم به همراه نداشته - به وسیله مجاهدین دستگیر میشود .

اکروف . اینجا (نزد مجاهدین) مثل خانه خودم زندگی میکنم - حتی بهتر از خانه خودم . با اینکه زندانی هستم - هیچ کس مرا مجبور نمیکند که کار کنم - کتابهای عربی میخوانم - استراحت میکنم و خوب تغذیه میخورم افغانیان مسلمان هستند و من هم همینطور . ما به او یادآوری کردیم که او به مدت ده سال در یک مدرسه شوروی تحصیل کرده - به مدت یکسال در یک سوخوز کار کرده و در ارتش شوروی خدمت نموده است - او چگونه خود را در نظر میگیرد ؟ مانند یک شهروند شوروی - یک روس - یک ازبک و یا یک افغانی ؟ " من تنها خود را مانند یک زندانی در نظر میگیرم و هیچ چیز دیگر . مجاهدین بمن گفته اند که پس از دو سال اقامت در سوئیس - میتوانم انتخاب کنم که یا به شوروی برگردم و یا در سوئیس بمانم - یا به آلمان غربی بروم و یا به کشوری دیگر . ولی من نمیخواهم به شوروی برگردم - پس از دو سال اقامت در سوئیس - در صورت امکان میخواهم به عربستان سعودی بروم .

نشووف . روی سخن ما با کسانی است که ما را خوب میشناسند . نگران نباشید و احساسات بیقاید را هم کنار بگذارید - ما بشما خیانت نکردیم و هرگز شما را فراموش نخواهیم کرد - شاید ما از بین برویم و یا مجبور شویم به سرزمینی دور دست برویم - از ما ناراحت نشوید - ما تا زمانی که زنده باشیم - با تن و جان با شما هستیم . دوستان جوان من ! اگر باید به افغانستان بروید - این را فراموش نکنید که نمیتوان در مقابل یک خلق جنگید - من شما را دعوت نمیکنم که بشه شورشیان بپیوندید و یا به یک کشور آزاد بروید - در کشور ما برای کار مشترک ما به شما نیاز هست . من تنها یک چیز را با اصرار از شما میخواهم - مرتکب شدن به جنایت را نپذیرید - بالاخره برای چه ما در خاک افغانستان می جنگیم ؟ به آن بیسازند شیبید . روی سخن همچنین با مادرانی است که پسرانشان در کوهستانهای یک کشور بیگانه کشته و یا ناپدید شده اند - نمیخواهم شما را دل داری بدهم - سرتان را بالا بگیرید و صد ایستان را به گوشه پیکر برسانید - هر آن چه که بتوانید در مورد این جنگ نا عادلانه بگریید - همین بسنده است که بگویید - پسران تان در افغانستان کشته شده اند - قاتلان فرزندان تان در روزهای جشن - در تریبون موزوله هستند - هنگامی که یکی از آنها از بین میرود - دیگری جانشین میشود - ولی بیهوده است که بیاندیشیم درست خواهد شد - عمل کنید ! هیچ کس - آنچه را که باید بکنیم - بجای ما نخواهند کرد . (ختم)

افغان آورده! آیا با درک عمیق همه نوع جنایات ضد ارتش وحشی روس در مسین ما و هم سویی نزدیک
«خلق» و «پرچم» با آنها به خاطر کشتار مردم اسارت سوز افغانستان عزیز، دیگر میتوان بیشتر ازین
خشمش و بی تفاوت ماند؟!

آیا سکوت و بی تفاوتی ما در برابر سیکر خون آلوده مادر وطن و کشتار بی‌دریغ پدران، مادران،
خواهران و برادران ما بدست خون چکان قوای بیگانه و اعمال بیوجدان آن، در حکم کتا بزرگ و نابود کردن

خواهد بود؟!
آیا در برابر سوا ملت مبارز خویش مسینی برای همه بی تفاوتی و در جازن ما، چه دلیل و پاسخی
می توانیم ارائه کنیم؟!

شاید، صرفاً بی نظرافتقاع ذهن خودشان بگویند، ما دامکه از وطن دوریم، هیچ کرده نمی توانیم. ما به
این عده از افغانان آورده خویش میگوئیم، هرگاه بخواهیم و تصمیم بگیریم می توانیم حتی در دورترین نقطه‌ی از دنیا،
مصدر خدمات خوبی برای پیشبرد امر مبارزه آزادخواهان مردم خویش گردیم و در ملت تاریخی، ای بی
افغانی خویش را ایفا نماییم.
ما طی نوشته‌های آینده، درین موارد بیشتر و همه جا به تر صحبت خواهیم کرد.

سازین راه آزادی افغانستان مقیم

کسانادا

۳ نوامبر ۸۴

افزوده فرستنده:

خوانندگان گرانقدر: سندی که اینک در دسترس تان قرار دارد، مصاحبه است که در گذشته های دور با اسیران روس
صورت گرفته است. این مصاحبه نشان می دهد که ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی حتا از کشتار وحشیانه کودکان
معصوم در افغانستان دریغ نورزیده تا توان داشتند، فاجعه به دنبال فاجعه آفریده اند. آنها چنان آتشی را در افغانستان
افروختند، که خود نیز سالها در آن سوختند.

کودتای ننگین هفت ثور که به وسیله چند تن از افسران "خلق" و افراد رهبری شده ای که قبلاً شرف و وجدان خود را
به شوروی فروخته بودند، با شاخه استخباراتی "ک. ج. ب." در افغانستان یعنی "حزب دموکراتیک خلق" به راه افتاد.

این کودتا فقط جاده صافکن تجاوز برای تسخیر افغانستان و اهداف استعماری سوسیال امپریالیسم در افغانستان بود
تمام رهبران کودتا جزئی از جاسوسان شبکه استخبارات شوروی بودند و اعضای این حزب جنایتکار، وطنفروشیانی
بودند مسلح که با زور سلاح هر یک با قوانینی که خود وضع نموده بودند و آن را بالای خلق افغان به شمول اعضای
خانواده های شان، آنهایی که علیه نظرات و اعمال جنایتکارانه آنها بودند، تطبیق می نمودند. طوری که همه می دانیم
اعضای فامیل را به بهانه های ضد انقلاب دستگیر می کردند و به زندان می انداختند. اکثر اوقات دیده شده است که
خواهر، برادر، پدر و مادر به خاطر موجودیت یک عضو کثیف "پرچمی" و یا "خلق" در جمله اعضای خانواده که
شب و روز خبر چینی و شیطانی می کردند، مجبور می شدند تا به طور پنهان خانه و اموال خود را رها و کشور را
ترک بگویند.

در جریان نبرد علیه تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی، سازمانها و تشکلات سیاسی و انقلابی که با هزاران آرزو در
راه آزادی کشور و بهروزی خلق ما؛ قربانی امیال تجاوزگران، ارتجاع و حامیان آنها گردیدند؛ در راه حصول استقلال
و شکستادن زنجیر های اسارت با مبارزه خستگی ناپذیر در نابودی سوسیال امپریالیسم از هیچ نوع فداکاری و

جانگیزی دریغ نورزیدند. حزب خلق و پرچم با اعمال وحشیانه و ضد انسانی که مرتکب شده اند، کشور ما را به حمام خونی تبدیل نمودند که آنها را تا به امروز برای خلق افغان آماج نفرت ساخته است.

طوری که ما شاهد اوضاع بودیم: روزی رسید که که رقابت های درونی حزب و برتری مقام دولتی و حیثیت جاسوسی رهبران آن نزد سوسیال امپریالیسم شوروی باعث شده بود تا اعضای حزب خلق و پرچم به جان همدیگر بیفتند و یکدیگر را به گورستان بفرستند. گودالی که آنها باید از همان ابتدای کودتا در آنجا فرستاده می شدند. اوج قیامها و مبارزات آزادیخواهانه و سلحشورانه خلق افغانستان علیه سوسیال امپریالیسم شوروی باعث شد تا آنها بعد از شکست مفتضحانه مجبور به ترک افغانستان شوند که شدند. اعضای حزب به اصطلاح "دموکراتیک خلق" که تا دیروز شعارهای ضد امپریالیستی را نشخوار می نمودند، به آغوش گرم امپریالیسم امریکا و کشور های اروپائی پناه آوردند.

ضرباتی را که باند خودفروخته خلق و پرچم بر پیکر جامعه ما وارد کرد، هنوز التیام نیافته بود که فاجعه هشت ثور ۱۳۷۱ رخ داد، فاجعه ای که امپریالیسم امریکا و دولت جیره خور آن پاکستان، تنظیم های جهادی را که قبلاً توسط "سی آی ای" و "آی اس آی" تقویت نظامی و حمایت پولی می شدند، بعد از شکست شوروی بر اریکه قدرت نشانند. طوری که می دانیم: با به قدرت رساندن ربانی، گلبدین، سیاف و احمدشاه مسعود جنگ روز تا روز در کابل شدید تر شد. اختناق و قدرت طلبی میان رهبران مزدور تنظیمی و قومندانهای جانی و ملیشه ها باعث شد تا به کشت و کشتار، چور و چپاول، تعرض و تجاوز به ناموس مردم، ازدواج های اجباری زنان و دختران با قومندانها و به ده ها بی ناموسی دیگری دست بزنند. دوران جنایت و بربریت بود که مردم افغانستان در مدت حاکمیت آنها، حتا جنایات روس ها را فراموش کرده بودند.

نتیجه این همه جنایت آن شد که گذشته از مردم عادی افغانستان، حتا نیروهای انقلابی متعهد کشور ما نیز نتوانند، آن طوری که می بایست، پرده جنایات ضد انسانی سوسیال امپریالیسم را دریده، نقاب ریاء و تزویر "کمکهای بردارانه" را از چهره کثیف متجاوزان روسی بردارند. کاری که بایست و می باید انجام یابد تا آنهایی که هنوز هم به دفاع از تجاوز شوروی قلم می زنند، متوجه راه غلطی که آنها را با قاتلان ملت ما هم هویت می سازد، بگردند. از آن زمان تا به امروز کشور ما در آتش تجاوزات می سوزد. بدبختیهای مردم ما بیرون از حد و حصر است. فقط حس وطندوستی و درک مسؤولیت در برابر خلق است که می تواند ملت ما را به راه آزادی رهنمون گردد.